

و مهاجر و انصار را با یکدیگر برادری و اودویگردد و نامش عیسی بن ماری
 عایشه بنت ابی بکر را با خود گرفت عایشه بیعت کرد و نام او صالح نام
 دین تکرید در حال دویم قاطره بنت رسول صلعم را خواستگاری
 کرد در رسول صلعم فرمود و قصاص از او نشد و است بعد از آن
 غیر خطبه و جمع اکابر قریش خواستگاری کرد و نامش جواب
 و اوجعی علی را گفتند تو خواستی که بی کن علی عمر بن مسعود
 کرد پیامبر علیه السلام فرمود که حق تعالی امر فرموده
 است در روز یوم و انیس را فرمود که بویله و سلمه عثمان
 و عبد الرحمن و سعد و قاس و ریر و ظمیر و بعضی شاعر را
 خواند چون حاضر شدند پیامبر صلعم خطبه فرمود پس طنی غزالی
 خواست و پیش ایشان نهاد و فرمود تا آج کنه در مخالفت
 علی عمر در آمده پیامبر صلعم در ردی و نسیم کرده و گفت خدای تعالی
 بر او فرمود قاطره را با تو نکاح کردن چهار صد هزار شتر و بدین
 را منی حسنی کنی گفت بنی پیامبر صلعم و زماه بنی قاطره را
 پیامبر صلعم بنی علی هم سپرد و قاطره عمر در این وقت سبزه
 سال بود که حال ما او برساند و از او علیها السلام سبزه

آمد حسن و حسین و محسن و دود فرزند بیب و ام کلثوم
 و قاضی عم در شهر رمضان سنه احدى عشر بعد از وفات
 پیاپی صاحب عهدشش ماه در گذشت علی و اسما بنت ابی
 ادراس غسان ، از آن شب بخاک سپردند به بتبع به وصیت
 او و دیگر امیران و معینان علی عم را از تراب کفایت فرمود جهت
 آنکه خفته بود و کمر و سر و پیش نشسته بود پیاپی بر وای
 خود کرد از روی او پاک کرد و او را بر تراب خواند و دیگر در ذی قعدة
 هشت رسول بادشاه اطراف و دعوت دین اسلام
 کرد و حاطب بن ابی بلتعنه را بموقوف ملک قبط فرستاد و مسلمان نشود
 اما نامه را جواب نوشت و خفته فرستاد اسم و ولد و دو کبیر که آن
 نغمه با بود و یک کبیر که ناریه نام داشت و او را تصرف نمود
 ابراهیم ، رو سوله شد . کبیر که ، کبیر شیرین نام بحسام ثابت
 داد و اسم و ولد علی مرتضی داد و شجاع و بیب را بجای
 خدای فرستاد و با او در شام مسلمان نشد و نامه را نیز جواب
 نوشت و عمر یاس را ، سعید بن طبری ملک عمان فرستاد و مسلمان
 نشد . و جواب نامه نیکو نوشت طاهر حضرت می بلند رین شاد کن

فرستاد و آنکس بحرمین اسلام قبول کرد و جواب نامه باز
 فرستاد عمرو بن اذین را از ولایت حبشه فرستاد که موقوفه
 است به نجاشی متصفان شد و پانچ نامه بیکر نوشت و آنها
 فرستاد و وجه کاتبی را بهر قل قهر روم فرستاد اسلام
 در خفیه قبول کرد و از روم میان نهان داشت و نامه را بیکو
 جواب نوشت عبد الله بن عبد الله بن اذین را از پادشاه
 ایران فرستاد سلمان نشد نامه بدید و در حق قبول
 ناسرا گفت چون عمر رسول صلعم رسید، در حق او فرمود
 * عزق الله ملکه * شما مزق کتابی * بدین سبب ملک
 بر افتاد بیکر تخم ادب، شاهین نیافتند و بیکر درین سال
 ۶۶۰ هجرت پیامبر صلعم منبری ساختند بسه ناید و بزمان متاویه
 شش درجه دیگر بر آن انداختند چون پنجم صلعم بر آن سر
 رفت دیگر که ششم پنجم صلعم بر آن بیکر فرمودی و ختابه
 کردی بر فرقت رسول صلعم نالید و حول جواهریم از منبر
 خط و آدو آن درخت را در کنار گرفت و خشک کرد
 بر منبر رفت و باز بیکر در ذبح این سال حج کرد آن

اجماع الوداع خوانند و در آن روز را در بخورند و در بخورند و در بخورند
 در بخوری سنت شد چنانکه از نماز جماعت و انام است باز نماند
 ابوبکر را فرمود رسول اهل سنت و جماعت در بلند نماز
 در حال حیات رسول صلعم امامت کرد و رسول صلعم بود
 دو شب و دو روز هم حال مذکور بیدار البقرار رفت جهت
 نماز و هوای کار خلافت سه روز در خانه نماز تا خلافت
 بر ابوبکر فرود شد و امیرالمؤمنین علی عم و عباس و بصران
 و فضل و قاسم و موالی رسول صلعم احادیث با اتفاق مهاجر و
 انصار تجمیرا و کردند و سه کفن و رو پوشیدند پس برو نماز
 کردند اول امیرالمؤمنین علی عم و عباس و بنی اشتم بر دی
 نماز کردند پس بصران پس اصحاب از مهاجر و انصار
 فوج فوج سار می کردند پس زمان و نمودگان نماز کردند
 و در خانه عایشه بدین تمام اینا که وفات کرده دفن کردند
 و آخرین کعبه از قدر بر آمد قبیم بود و او بدین نحر کرد
 و رسول صلی الله علیه و سلم را نماز جماعت و
 نماز و ترو نماز تجمیرا و سواکی کردن و فرمان نمودن

بروی او سب بود و بر او سب است ^و سب است و زنا را
 غیر کرد آن زن زود و ام نکاح شان با او مبرحلم و بر زناست
 و پانزده سراج خان و مشورت کردن. اصحابه در اموریه غیر
 مسکرات و مبر بر قتال با وجود آنکه لشکر کفار زیاده از
 ضعفه باشد و این سب است که اگر آن برود واجب بود
 و امر است نیست و از بهر او هر زنی که در نظر او خوش آید
 شوهرش را آن زن از بهر یا مبر طلاق دادن و اگر است
 در میان نماز باشد و پیامبر صلم او را آواز دهد اجابت
 کردن و جواب دادن در میان نماز است واجب
 است و زکوة فرض بر او و خورشان او ناشی عطاسی و
 آنرا ذکر نکان او جهت بزرگ او حرام است و صدقه تطوع
 خاص بر او حرام است و زره اندن بیرون کردن چون
 هدیه است حکاک پوشیده است و شس از آن که حکاک رود
 و ظفر و هر نسبت همین شود بر او حرام بود و خیانت چشم
 کردن یعنی شخصی را بظواهر او از شش کردن و چشم
 اشارت است و متوجه است بر او حرام بود و چشم بر زناست

و عادی و زینت های دنیاوی برده حرام بود و اگر کسی
 در پیاز نام برده حرام بود و بتولی کرده و بر است بخت و بر
 است حرام بود و نگویید خود را در خواستن و آوار باشد نواز
 آه از او برواشتن و او را بنام و کیفیت خواندن و ما آواز
 در خانه دادن و او را خواندند و در و در و در و در
 کزین خست خست خود تصرف که در و در و در و در
 خود را داشتن او را بیاج بود و در مرض موت هم مان
 خود بر که خواهد و هیت کرد است و است بخت
 و اینست و او را بود از بر خود و او را بود
 بر این حکم کردن و نام چنین از هر فرزند خود و است را
 نیست و در او درش و فرزند کس را که خواهد بختی بر که
 خواهد بدد اگر چه ولی و خردا ضی باشد و او را بودش باشد
 تا به نکاح کردن او نام چنین بی مهره گواه نکاح و زیاده از چهار
 و سه و است بخت بخت و است بخت و است بخت و
 آن که در احرام باشد یا ذی زن مان زن شوهر مزاج نکر و زن
 و است بخت بخت و است بخت * ذکر از واج مظهرات بیست و

صلعم * چهارم زنا نکاح و وطن کرده است از ایشان خبر
گبری و زینب بنت خزیمه و بنت طیفه کاتبی و رحال حیانت
او متوفی شدند و عالیله بنت طیفان و جو ر بنت امریل و اطلاق
و ادعایشه بوده ام حبیبه حفصه ام سلمه زینت جویریة هذیه
میخواند و این همه از در حیات بودند و چهار زن را نکاح کرد
بطرف نرسیدند و پنج زن خواست و پیش از نکاح دست
برداشت * نام آنها این است * اول سه سبقت رقاعه و دوم عمره
سیوم قیام چهارم لبای و نکاح این پنج زن بخواست نکاح ناکرده
دست بازداشت ام ثانی بنت ابی طالب صاعقه بنت
عاصمه بنت اعمام حبیری حبیبه بنت عباس عمربنت
نارث پیامر صبا ابی علیة و سهام با این پنج قیام پیوند نگردالا
برکت مصابرت او آن قیام در اسلام آمده و ازین صورت
صاوم می شود که باین پیوند با صحبت قوت و وفعت اسلام
فرموده از بهر ازالت شهوت * و از صراحت * ماریه
بنت شمعون و از دایم منوالده شده و ماریه زینب
حشری بگری در کند خست و در بخت زینب از و طلاق میخواند

نشد * ذکر احوال دبیران بسمبر صلعم * پای مرتضی
 هم عثمان بن عفان کاتبان وحی و مناشیر بود و اگر ایشان
 حاضر نبودند ای من کعب و زید بن ابی سنیث و حی نوشتندی
 و اگر ایشان حاضر نبودند از بعضی جهت به کعب و زید
 و حی نوشتندی خالد بن سبیه حالی حاضر می معاد به بن
 ابی سفیان حظه امده می عبد الله بن مسعود و عثمان سعید
 عبد الله بن ابی سعید و آخر معروف کعب زید بن عدو
 جهیم بن صلب کاتبان زکوة بودند کاتبان بخار بود
 میره بن شعبه کاتب معالمت و در ایامت به بود * ذکر
 اسامی مبارک پیغمبر صلعم * در قرآن * حدیث * آیه
 است محمد و احمد و بشیر و نذیر و طه و یس و منان و مدثر
 و حسیب و نبی و نبی التوبه و نبی الکلمه و یردی اللهم
 مقص یعنی بعد الانبیا کلام و حی یعنی بحواله و در ذرا و به
 و قنایر * اول و آخر امام ابی انطیخ امین بیان در زمان
 یا بر ناطق ناج حاد با ناطق اکیم نجات حق طایم خلیان خطیب
 داعی دیوان رحمت مراج سید سابق شهید شایع شکو و

صفی صادق صاحب صنوف طیب ظاهر ظاهر عازل عربی
 عزیز عبد الله فصیح قانع قاسم قاسم ترشی قریب کریم
 محمود منیر مهدی معطفی مرتضی مختار موسی مطیع مد کرمان
 مدنی مضر می مطیب متوکل مطهر مستی مقصدی جمعی مشفق
 محافل محرم مجتبی منیب مبلغ منذر ناصر نور ناطق نایب نادری
 ناشی دلی * و در قورین * طاب طاب * و در انجیل *
 میدمید * و در زبور * غار قلیظا * و در صحف * معیتا
 * ذکر امام بی صلح * اورا هم بودند حارث مهر از همه بود
 زبیر مجلی لقبه غیداق ضرار مقوم ابو طالب ابو سب حمزه
 عباس کهن از همه بود و از ایشان حمزه و عباس سلمان
 شدند * و شش جمله داشت * ام کلیم و هی یغیا و حانکه
 و ایمنه و هی ام زینب و رضیه رسول صلح و صفیه و هی
 ام زبیر و صفیه حمزه ویره از وی بود و از ایشان ماور زبیر
 عوام سلمان * ذکر مخلقات * از چهارده عالم بود و اکثر
 را آزاد کرد سلمان قاری زید بن عارض ابو صبره ابو بکره
 و یوسف ثوبان و ابو صالح یسار فضاله ابو موسی سیدیه اسمع

زباج ابو کوشه سالم مدغم و غلام زاده پسران زید
 بن حارثه احامه و ابورافع و شیخ کینرک ام ایمن خاصه و ملکی
 و برصوی و ماریه و ریخته و هفت اسب داشت نامهای
 شان شکیبا ضرب لجهت چهار به سوب و دو اسب تراشت
 دلدان تیره و هفت شمشیر داشت یکی از پدرش میراث
 مانده بود و او افتخار عصام مبارک حضرت محمد رسولی عصب
 و سه زره داشت صعدیه و آب انقذول قصه سه کمالیه
 در جام صغرا و بضا سیری داشت نامشرم ز تون و چهار
 نیره و دو منفرد ماشن موشح دیگر ذوالسویه و در عصا
 ماشن غزه تا زمان مامون خایفه در مدینه بود و کن شمی
 سفید و سیاه و سفید بر و در خسته بود ماشن مشاب
 مستطالی که آن را عرجون خوانند و قتی که آن را انسون
 خواندی با طیباسان و بردیمانی که به سمت عانا آمد کمری از
 ادیم و همه شتر با دو نام شان لغو افتاد با جد عاویست شمر
 مایه و صد کوسفند و دو بردیمانی زاد و خسته بود و کرباس صحاری
 دو و پیران و همه بردیمانی و کلیم سبغ و سه کلاه کوبک

لاطینی و ازاری و طاقی از کرباسی و صغاری و دو پیراهن
 و موزه سیاه و آینه و سرمدانی و ناخن تراشی و مسواک
 و کاسه جوین سبب نقره بر وزده و کاسه آبکینه طبعی و کاسه
 از کین پنجه و روش و سریری کوچک از چوب هر جمعه مرد
 سرخ و دستار و موزه سیاه که نجاشی فرستاده بود
 پوشیدی و بوی و شش بکار مروی او را و نظینه مطبخ بود
 او نظینه بوی شش بود دیدن نظر نباید کرد که این نفاعت
 در نه نعمت به حق تعالی جل جلاله را درین حکمت است
 اگر خواهی که او را دنیاوی باشد کوه با جہمت او زرد جو اهر
 که دانی ای حکمت ازلی چنان نفاذ کرد که او را از مالی
 دنیاوی نصیبی نباشد تا چون اکامره و بیاضره و حبابره چمان را
 ادولت او را یک گردند و لشکرهای ایشان را شکستند
 و ولایات ایشان را بستند هیچ کس زبان طامن در از
 نتوانست کردن که از شوکت بادشاهان بود بلکه به کذا این بر ا
 معلوم و محقق گشت که بیا به الهم بود و یَفْعَلُ اللهُ مَا يَشَاءُ
 وَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ * دیگر آنکه قیابیل و عشایر او را منجالت

کردانید تا بر همه مظفر آید و هیچ کس را بر دست نبود و همه
 بدانستند که کار باو عزائی بودند هوائی * ذکر خلفا * ابوبکر
 در جاهلیت نامش عبد الکبیر بود پیغمبر صلعم او را عبد الله
 نام کرد و حقیق لقب فرمود یعنی از آتش دوزخ آرا شده
 و صدیق هم لقب نمود و خدمت تصدیق معراج و حضرت پیغمبر
 صلعم علیه و السلام بمال از مهر بود او در سن و سه سالگی
 مسلمان شد و بیست و سه سال در اسلام به بیعت چون
 رسول صلعم رحلت فرمود اهل اسلام دو گروه شدند
 انصار سعد بن عباد را بر خود مهر کردند مهاجر ابوبکر را
 عمر خطاب سعی نمود تا خلافت با ابوبکر فرار گرفت اکثر مهاجر
 و انصار بر او بیعت کردند ابوبکر نظیر آنکه چون ابوسنیان
 بر خلافتش راضی نمی شد امارت شام به پسر او سوادیه را و
 او نیز با ابوبکر بیعت کرد ابوبکر بر موجب فرمود رسول صلعم
 اسامه بن زید را بختک شام فرستاد و آغاز عارت کرد
 تا سوره شام بر رفت روز چهارم مظفر بود نیز آمد چون خبر وفات
 رسول صلعم شد کشتن اعراب بادیه بر تار شدند چنانکه

اسلام در مکه و مدینه پیش نیاورد ابو بکر بحدیث مردان
 رفت ایشان را مهترم گردانید و اهل مدینه و مکه را
 راه در اسلام در آید جمعی اعراب پیام فرستادند
 که از زکوة بر ما تخفیف کن ابو بکر موکند خورد که از آنچه
 در عهد رسول الله میدادند زانو بند سستری کم بایشه
 جنک کنم و ستانم و دوازده شکر تریب کرد و
 بالخراف فرستاد ادرن طالع ولید را جنک ظلم که دعوی
 نبوت میکرد و فرستاد و جنک اتفاق افتاد تا از مظهر مشه
 ظلم بکر نجات در زمان عمر مسلمان شد و ایم ربی موصول
 و دعوی پیامبری کرد . است آنکه سب جمع گفتی مالک بن
 یومر لصلح با و رفتن شد و اکثر بیس شیم و بنی میل و ردین
 او را نماند او با تابع عزم نهاد پیش مسلم که کذاب رفت
 هر دو بشهوت میل هم نمودند چون اعراب دیدند که او
 زاید است از دین او بر گشته ابو بکر بارشاد و عمر بن خطاب
 حاله را بجنک مالک بوسه فرستاد تا که قصد عریب او
 کرد مالک ترسید و سالیانی ظاهر کرد و انیدوز کوفت فرستاد

و پس خالد آمد و در آنجا حکایت در حق رسول صلعم مرد شما
 چنین گفتی گفت خالد گفت چون او را مرد خود نمی دانی
 کافر باشی کنعان خالد او را بگفتند خالد منگوه او را
 در نکاح خود آورد و عمر خطاب جهت آنکه دوست مالک
 بود ازین حرکت از خالد برنجید و شکایت او با ابوبکر
 بگفت خالد آگاه شد پیش ابوبکر رفت و پنهان از عمر
 خطاب بیان را در ثبوت داد و این اول رشوت بود
 و در اسلام بلال خالد را پیش ابوبکر برد خالد ابوبکر را
 گفت که از رسول صلعم نشنیده که مرا سنیف اند خواند
 گفت بلایی گفت شمشیر خدا بر باطن رو و گفت فی پس گفت
 بر من بگناه باشد ابوبکر او را استمالست و او میان خالد
 و عمر خطاب خصومت قایم شد و سوم خالد بجهنک مسلم
 که اب رفت و در باغ مسلمه حرب کردند ازین طرف
 قریب یک هزار داشت صد مسلمان شبهه شدند و از انطرف
 قریب ده هزار مرد کشته شدند و مسلمه آورد صحت و حشمت
 قاتلی حمزه کشته شد چهارم علای نصر می به عمر بنی رفت

متفرقه و داشت لشکر و بیکر که ابو بکر بجنگ مرند آن
 فرستاد و در شمارت متفرقه آن و ابو بکر چهار کرد و
 در آن رنجوری عمر خطاب را اطمینان کرد و آن صاحب را بخواند
 و گفت راضی بسید خلافت خایفانه که شمار امین کنیم
 و آنکه از خویشان خود که در امین نمی کشم ضایع گشته هر چه
 بود کنی ما را خیر پس عمر را بخواند و خلافت دو و او
 گفت در آن زمان که در روز و شب است و در ذم
 شما، از تری سده ثلث عشر هجری متوفی شد زینس اسما
 بنت کعب بن ابراهیم و ادا دل زنی کرده اسلام شوهر خود
 را شصت ادا بود عمر عثمان و عبد الرحمن ابی بکر و پهلوی
 پیامبر اسلام دین کردند مدت عمرش شصت و سه سال
 مدت خلافت دو سال، سه ماه و بیست روز بود
 از راق عشی را هر که نوشته بود بستند در عریضه نهادند هر
 کرده بخود عمر رسول اسلام بسیر و ویر و اینی گوید خود
 ابو بکر مزین صورت جمع کرد و عثمان پیام کرد و ابو بکر را
 سه پسر بود اول عبد الله و دوم عبد الرحمن سیوم محمد

که طی مرتضی عمیر او را انخواست و محو از شیعه او بود و
 گذشته عمر خطاب قاضی او بود و همان بن همان و زید
 بن ثابت کاتب او بودند و ابو عبیده هراج صاحب شرط
 و اول کسیکه در اسلام صاحب شرط داشت ابو بکر بود
 عمر خطاب رضی در اجماع بود و مالکی سلمان شد و سی سال
 در اسلام بود و پیامبر صلعم بست و یکصد سال از او
 بود و او را قاروق لقب کرد و همه آنکه از باطلان فرق کرد و
 دین اسلام پذیرفت و بوست ابو بکر در نایب حشر بن
 جمادی الاخری سه نایب حشر بخلافت نشست شش
 جاریه و او ظویر ابق فرستاد و ابو عبیده را در شام امارت
 داد و خالد و لید و امارا داد کرد و ابو ثقفی را ابو بکر که نو
 و هفت سال عمر داشت در کتبت و ابو عبیده در حمص
 برنج طاعون که در آن ولایت بود در کتبت عمر خطاب
 امارت شام به ماویه داد سعادیه و عمرو حاص را به حکومت
 مصر فرستاد و اهل اسکندریه بجزیه صلح کردند و ملک قبطیان
 بجناب عمرو حاص آمد عمرو حاص بدو نظر شد و در عراق مشین

جاریه و ابو عبیده ثقفی بخبره آمدند و بعد از جنگ از امرای
 عجم ابو عبیده را پای پیل کشیدند بعد از دهنت کستن
 بدست می آمدند و شام می شدند تا شبی جاریه خود جنگ
 آمد و بعد در جنگ بسیار مسلمانان کشته شدند و
 بسیاری در آب و در غرق شدند پنج روز راه باز
 نشدند و شکست بر مسلمانان افتاد و علامتش از لشکر
 اسلام بدان بود در عجم امکانست لشکر عجم منتهی
 گشته مسلمانان را در بیابانها می تواند کربخت
 قوم عجم روی بار پس کردند جنگ سخت افتاد و از
 مسلمانان ترسیدند و هزار شهید شدند تا وقت لشکر
 اسلام منتهی شد عمر خطاب سعد و قاص را بجنگ عجم
 فرستاد و بوقت وصول منتهی جاریه در کدشت سعد
 و قاص پیغام پیش برآوردند و مسلمانان خود
 یا جزیه قبول کند یا جنگ را بیاورد فرخ زاد سخیم بوده
 میدادند که دولت عجم سپری شده است و آخر
 حرب نفوس هر چه تمامتر صلح بیطلبید پس نه شده ناچار

جنگ و زکرت در قاصد سید جنگ کردند و لشکر آمار
 بر زمینت شدند و مسلمانان خزانة خارت کردند و خمس
 عشر هجری هر خطاب شهر بصره بنا کرد و سعد و قاص
 با و جنگ کردند و هر دو با هم خراسان از عراق عرب
 روان شد هر خطاب تاریخ هجری که اکنون در میان مردم
 متداول است وضع کرد و سعد و قاص بر او در خورد
 تا ششم را در عصب بزد کرد و فرستاد تا ششم با عقبه حوال
 سپاد بر او مظفر شد و تا مست عراق عرب را تصرف
 مسلمانان آمد کعب الاحبار عمر را گفت چنانچه معلوم سن
 شد که از عمر سه روز زیاده باشد و عمر چون در خود بخوردی
 نمیدید تصور نجا کرد و در همان روز ابو لؤلؤ بکایت
 مراجعتش که معبره و تقوی سلام خاند و ابی شد آمد و ابو
 لؤلؤ شبای نادیده را خوب می ساخت عمر گفت که یکی از
 برای من بساز گفت بسازم که در عرب و عجم باز
 کویند عمر گفت مرا تهدید و کشتن میدهد گفتند چون چنین
 است بدفع او قیام فرمای گفت و شش از قتل قاصد نباشد

ابو لولو فرصت نگاه پیدا است در او آخر ذی حجه الحرام
 و سیزده یازدهم عشرین بصری او را شش زخم زد و بدین
 در گذشت و ابو لولو یازدهم کس دیگر را زخم زد و از آن
 بمردند و در دار بنی اسدیکی بصری بر سر او زد و دیگری
 بکار و کاوشش برید و گشت و عمر خلافت را بشو ری
 افکند و گفت میخواهم که بزند کی دروکی عهد و خلافت بر من
 باشد و این شش کس عثمان عثمان بن عفان و علی مرتضی طاهر
 و زبیر و سعد و قاص و عبدالرحمن غطفان را معین کرد
 که شایسته ریاست اندالوز بر یک سببی می بینم که بدان
 سبب تنویس مطلق می کنم عثمان خویش او را دوست
 است و طایفه را دوست است زبیر را دوست را دوست می باید
 و طاهر را دوست است خلافت را انکار نیست مال می باید
 زبیر عوام همه خوشت خلافت را رفیق و مدارا باید و
 عبدالرحمن خویشی دار است و سعد و قاص بیطرف باکر
 ابو عبیده جراح با سالم زبیر و بوی بد ایشان داد می در دست
 خلافت عمر و عثمان و شش ماه و بیست روز عمرش و بنجام

و پنج سال داور پنج بس بود اول عبدالله و از کودکی
 با پدر سلمان شد و تا زمان عبدالمکبر در آن در حیات
 بود و هشتاد و چهار سال عمر داشت بمکه در گذشت
 دویم زید از ام کلثوم بنت قاطمه بنت رسول الله صلعم
 و این زید را بطن در کوفه بگشتم و مادرش همان لطفه
 در گذشت بنام که وارث و مورث معاوم نگشت
 سویم یاسر فاضل دین بود چهارم مخیر او در فرزند آن بسیار
 بود اما نساایش نماز پنجم ابو شحبه عبدالرحمن پدرش او را
 در حد خمر خوردن بگشت و تمام نشد و بود بعد از سوست
 در تمام بر دو اول کسی را که امیرالمومنین خواندند چهار
 انگه از بکر را طایفه رسول الله خوانند و او را طایفه
 طایفه رسول الله بمرأین شعیبه گفت این خطاب برو ایام
 و از شو و ما مو سنانیم و او امیر ما او را امیرالمومنین خوانیم
 حضرت مرتضی علی عم و عبدالله بن حنف و زید بن مابسته
 و زید بن ارقم کاتبان او بودند اول کسی که در دست او بود
 و عثمان عفان * درسی و نه سبانی سلمان شد و خندان

و هشت سال در اسلام بود و حضرت پیغمبر صلعم
 به نیت سال از او مهر بوده چون کار خلافت بر عثمان
 قرار گرفت سیرت شیخین پوشید شد چون عثمان
 در بعضی امور با جهلاء خود کار کرد او را گفته پیرا از سیرت
 شیخین بجای میبکشی گفت میبکنم ایشان با جهاد و رای خود
 که دین یزیدان میبکنم و هم در عهد او در میان مسلمانان
 در قرات قرآن اختلاف عظیم پدید آمد چنانکه هر قوم دیگران
 را کافر میخواند عثمان قرآن بدین صفت که اکنون
 در مصحف باسطور است جمع کرد و دیگر نسخ را
 بسخت و در سنه ثانی انکاشتری با پیغمبر صلعم از
 دست عثمان در جاه در پس افشاد چند آنگه حسنه
 یافتند و عهد احمد سبا که در عهد ابوبکر مسلمانان شده بود
 اما همیپان حقه جمودی و روشش بود می خواست که
 در کار دین اسلام شوری و فتنه بگیرد در عهد شیخین دست
 ندارد و وقت عثمان که خلاف سیرت شیخین بود بهانه
 مخالفت و مسلمانان با بر عثمان این طایفه و در خاطر مردم

تصور کرد ایند که خروج بر عثمان عداوت است کرده و این از
 مصر و جمعی از بصره و بعضی از کوفه بکوفه بکوفه او فریفته شدند و بعد بیکر
 مراعاتت نوشتند و فتنه مانا گرفت مصریان و شمس مرتضی علی
 حرم نورد می کردند و بصریان و شمس زبیر و عوام و کوفیان
 و شمس طاه و بصیرت ان انما بربر ایشان میدادند و اوقات
 این جماعت ماهم قرار دادند که عثمان را از کوفه تا خود
 خارج کنند و محمد بن ابی بکر مالک استرو عدی بن حاتم و شمار
 نایب و کنایه بن بشیر و چندی دیگر با هم متفق شدند و بر عثمان
 خروج کردند و حجت اگر شد و الزام دادند و در این حشر
 سه خشم و شمس او را شهید کردند و کشتند و او را شتارد
 یکساله بود و او را برباد کشیدند و بنی امیه از مرتضی علی
 اجازت خواستند تا شب او را در بیع و فتن کنند
 کردند مدت خلافتش یازده سال و یازده ماه و نوزده روز
 و او را یازده پسر بود اول عروث و بسم عبد الله اکبر موسوم
 عبد الله اعتر چهارم امان پنجم خالید ششم سعید هفتم سعید
 و هشتم و نهم شیب و دهم بنیزه یازدهم عبد الله یکم

بنی امیه امیر المومنین علی عم را را بخون عثمان شتم
 کردند او گفت در میان رکن و مقام پنجاه میزند بخورم
 که عثمان را من نکشتم و نفرمودم و بدان هرستان نمودم
 یکن کشته کان او بر من نماند کردند. سخن من بر نمی گشته
 کاتبش مردان حکم بود و قاضی کعب بن مود و صاحب
 عمر ان مولی او و صاحب شتر طهید الله بن معمر تمیمی و
 طاقت خورده صحیح پای کرده. خلافت امیر المومنین اسد الله
 خالب علی بن ابیطالب و او عمر اده رسول صلعم بود
 مادرش فاطمه بنت اسد و لاوشش یکجبه بود. سند ثانی
 عام القیل موافق سند احدی عشر از تسعایه اسکنه ری
 داشت مال از بادشاهی پرویز کز شده بود و در بازده
 ساکن نیش از بلوغ مسلمان شده بعد از قتل عثمان
 مسلمانان خواستند برویعت کنند بنجره گفت صر کنیم
 یابد انیم که طاب لب خون عثمان کیست آرد زیجعت موقوف
 بعد دیگر روز بنجره آمد و گفت تدبیر و شین خطا بود و دست
 یابد نمود عید الله عباس علی عم را گفت بنجره ووش نصیب

و امروز چنانست که در تاریخ هفتاد و پنج سال پیش و نهمین
 سپهر یاکت است که خلافت بر علی مقرر شد و او آن کسیکه
 الهی بیعت خواسته طالب بود و او امانی کرد و مالک علی
 عمر را گشت بفرمای تا کرد نفس بزم طالب از بیم بیعت
 که دو چون دست او شای بود زیر کان گفته ای بی بی خلافت
 مژ لزل باشد جهت آنکه دست ناقص اول بیعت کرد
 چون خلافت گشت او را نصیحت کردند تا کار کنای عثمان را
 علی الخصوص معاویه را معزول کند تا کار او را که در پس
 بهانه حضرت خود خواند و در نصیحت مراجعت نمودند است
 و ما کتب متحد المصلین عندنا * ما بدین واسطه آمدید
 آمد و امرای اطراف سرکش آغاز کردند عمرو عاص و دیگران
 همان مایه شام بود تا آنکه خبرت صحن علی - خلافت
 معلوم شد عمرو عاص با پسر المودین کار مشورته کرد تا آنکه
 پیشین معاویه دست و او را بخوانست خون عثمان بر آنگونه
 از مرتضی علی طالب خون مار کرد و گفت تا طایف عثمان با تو اند
 ایشان را بهما در این حال حاضر می نمودند بود او را بفرمودند

و بعد بصره برود و بعد از قتل بسیار شهرت پیدا کرد و در بصره
 متمکن شد تا مدتی در نفسی عمیق جهت جنگ ایشان از
 کوفیان مدد خواست ابو موسی اشعری ایشان را از مدد کردن
 منع کرد و بطلب خون عثمان غریب و ادعای پسر خود حسن
 و اباسدنا بکوفیان فرستاد و او را در قندهار میان علی و عایشه
 ظاهر و زبیر صلح خواست و وقت بر آنکه هر که در خون عثمان مباحی
 بوده باشد ایشان را بسیار و جنگ استروهدی حاتم و جمعی دیگر که
 نسبت قتل بدان ایشان میکردند مگر کردند تا جنگ قائم گشت
 و ظاهر و زبیر در آن جنگ کشته شدند و بر پیروی عایشه بر
 بسیار انداختند هرگز نیست بر طرف لشکر عایشه افتاد لشکر
 علی منظر شدند و درین حرب روانی است هزاران مرد و این
 مقدمه هزار مسلمانان کشته شدند قریب یک هزار از
 لشکر علی و باقی از لشکر عایشه و علی امارت بصره
 پدید آمد عباس و ادو خود کوفت و در آن جنگ ما چند
 سعد و قاص و عبید الله عمر و ابی سعید انصاری و درین حرب
 به ایفای طرفین کشته شدند و علی از نفسی باسی هزار مرد جنگ